

معصومیت به وقت گناه

فرشته نوبخت

جوئیس کرول اوتس نویسنده پرکار ۷۲ ساله آمریکایی است که تاکنون بیش از ۷۰۰ داستان کوتاه، بیش از چهل عنوان رمان، چندین مجموعه مقاله، مصاحبه، شعر، نمایشنامه و چند کتاب مربوط به ادبیات کودک منتشر کرده است. اولین اثر اوتس «سقوط لوزان» بود که در ۲۵ سالگی منتشر کرد و تازه‌ترین اثر او رمانی به نام «دوشیزه زیبا» به تازگی و تنها چند روز پس از آغاز سال ۲۰۱۰ میلادی

کتاب

منتشر شده است. «جان آپدایک» او را برجسته‌ترین زن نویسنده معاصر امریکا نامیده است. ۱۱ جایزه ادبی و سه نامزدی دریافت جایزه پولیتزر، نامزدی جایزه ادبی منتقدان کتاب و جایزه نوبل سال ۲۰۰۹ در کارنامه اوست. شخصیت‌های داستان‌های جوئیس کرول اوتس بسیار متنوع هستند و کودکان و زنان سهم مهمی دارند. با وجودی که خشونت در نوشته‌های اوتس سهم چندانی ندارد، اما غالباً به نوعی به عواقب آن پرداخته شده است. ضمن این‌که مضامین آثار اوتس ریشه‌ای عمیق در سنت و فرهنگ آمریکای معاصر دارد. از او تا به امروز آثاری چون «آبشار»، «عروس بیوه»، «وقتشه با من زندگی کنی»، «سیاهاب» و «تون کلاستر» به فارسی ترجمه و امسال هم رمان *Beasts* او با نام «جانورها» با ترجمه حمید یزدان پناه منتشر شده است.

جانورها، نوشته جوئیس کرول اوتس ترجمه حمید یزدان پناه

نشر افق / بهار ۱۳۸۸

در حقیقت بازتابی از شخصیت اسرارآمیز پروفیسور و همسر زیبایش توأم و شروع داستان به آن نوعی که در فصل اول است، چنین فضایی را غالب و پررنگ می‌کند:

«کم و بیش در حدود یک متر بلندی داشت؛ پیکره‌ای چوبی، از انسان بدوی و استخوانی. مادینه می‌نمود، با چهره‌ای دراز، باریک و ترسناک. حفره‌هایی به جای چشم داشت و خطی به جای لب‌ها. سینه‌اش غیرعادی بود، مثل یک جانور. پاهایش از سر شانه‌ها آویزان بودند؛ نوزادی به سینه‌اش چسبیده بود و مک می‌زد. نوزاد فقط یک کله بود و به طور مضحکی گرد و درشت؛ اما اصلاً بدن نداشت. به سادگی قابل تشخیص بود که شبیه به پیکره‌ی مام عتیقه‌ای است که از بریتیش کلمبیا، در کانادا می‌آورند. دست‌کم دویست سال قدمت داشت.»

می‌توان گفت که اوتس در داستان جانورها، به کندوکاو درون «انسان» در پس نقاب ظاهری «او» می‌پردازد. از این رو این اثر واجد وجوه روان‌شناختی و اجتماعی است. جیلیان، نوجوان هفده ساله‌ای است که به دنبال عشق و علاقه‌ای ساده به پرفیسور محبوبش، که در حقیقت شاعری شکست‌خورده و سرخورده است و در پی حسادت دخترانه و کنجکاوای درباره‌ی دورکاس، همسر زیبای

پروفیسور، وارد زندگی خصوصی آن‌ها می‌شود. و همین هم موجب شناخت بیشتر او نسبت به آن دو می‌شود. آن‌چه جیلیان در پی این آشنایی که به تدریج تبدیل به شناخت می‌شود درمی‌یابد و آن‌چه باعث آمیزش سیر داستان با حادثه آتش‌سوزی‌های گاه‌به‌گاه می‌شود، علاوه بر این‌که درون‌مایه را شکل می‌دهد، داستانی پرکشش را می‌آفریند. تا در نهایت آن‌چه اتفاق می‌افتد، علاوه بر حس انزجار از گناه، راوی را از مرحله نوجوانی «خامی» به جوانی «آغاز کندوکاو در عمق و معنی»، متحول گرداند.



رمان جانورها محصول بازی ذهنی ساده با زمان است. زمان در شکل روایت داستان و در توالی فصل‌ها شکسته می‌شود. در حالی‌که تنها فصل اول و آخر در زمان حال و در فاصله چند لحظه کوتاه اتفاق می‌افتد و فصول میانی به بیان خاطره‌ای می‌پردازند که بهانه روایت آن در فصل اول اتفاق می‌افتد. به این ترتیب رمان، فرمی دایره‌ای دارد. یعنی اول از آتش‌سوزی آغاز می‌شود، بعد با یک بازگشت به گذشته، کل ماجرا از اول روایت می‌شود و در نهایت دوباره به فصل آتش‌سوزی می‌رسد. گویا که همه آن‌چه گذشته است در یک لحظه ساعقه‌وار از زمان بوده است.

در فصل اول رمان، دیدن مجسمه‌های توتم در یک نمایشگاه هنرهای تجسمی باعث تجسم راوی (جیلیان) از رویدادی در گذشته‌ای دور می‌شود. در واقع، بازتاب تصویر توتم‌ها، جیلیان را وادار به یادآوری آن خاطره می‌کند: (از دو نفری که دوست‌شان داشتیم). ص ۹

این یادآوری در فاصله زمانی کوتاهی رخ می‌دهد. به قدر یک گیجی یا سردرگمی کوتاه از زمان خروج از موزه و دیدن دوستی قدیمی (دومینیک) تا لحظه فشردن دست او به نشانه احوالپرسی.

اما آن‌چه در خلال فصل‌های میانی رمان رخ می‌دهد مربوط می‌شود به حوادثی که در فاصله ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۵ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۷۶ رخ می‌دهد.

ماجرای «آندره هارو» و «دورکاس»، زن و شوهر اسرارآمیزی که راوی بیست ساله به نوعی کشش خاصی نسبت به آن‌ها و خصوصاً نسبت به پروفیسور «آندره» احساس می‌کند. فضای رمزآلود داستان با حس ترس و

رمان جانورها، به مدد ترجمه روان، متن خوشخوان و پرکششی دارد. متنی که مؤلفه‌های زمانی رخدادها و ملزومات پیش‌روی روایت را در مسیری که باید قرار می‌دهد و از جذابیت و کشش داستانی نیز بی‌نصیب نیست. اوتس در این اثر موفق شده برای روایت آن‌چه منظور نظرش بود، فضا و بستری مناسب بیافریند. با این‌حال نتوانسته یا نخواسته به همه شخصیت‌های رمان بیش از آن‌چه پرداخته است، نزدیک شود. دلیل آن اسرارآمیز نمودن و رازآلودی فضا و حتی لحن راوی «جیلیان» است.

به این ترتیب، داستان محصور حلقه جیلیان، اندره، دورکاس، ماریسا و اندکی دومینیک است. نقاط پیرنگ داستان در گالری دورکاس و کارگاه شعرخوانی آندره شکل می‌گیرد. اوتس گویا، به عمد، نخواسته تا بیش از این وارد جزئیات فضا و شخصیت‌ها بشود. انگار سایه‌ای از ابهام، ترس، گناه و انزجار بر همه متن افتاده باشد. با این همه هیچ ابهامی در آن بی‌معنا نیست. درست شبیه نقاشی‌های ناتمامی که در عین ناتمامی پایان یافته و کامل است زیرا که منظور نقاش را به همان شکل بیان می‌کند و ماهیت اسرارآمیز آن را به همان شکل حفظ می‌نماید. □

جانورها، نامی است که در ابتدا بر مجسمه‌های عجیب و غریبی که دورکاس یعنی همسر پروفیسور می‌سازد، گذاشته می‌شود. اما در نهایت معلوم می‌شود که این نامی است بر تجسد آن چیزی که دورکاس و پروفیسور در پس ظاهر واقعی خود دارند: مجسمه‌های توت‌م با سرهای عجیب؛ صورت‌های زشت و...

«ما جانورانی هستیم که احساس گناه نمی‌کنیم، هیچ‌وقت احساس گناه نمی‌کنیم».

به عبارت دیگر اوتس در این رمان سعی کرده که نشان دهد که چه‌طور در دنیایی که به ظاهر می‌گوشد انعکاس زیبایی باشد، پلیدی و زشتی در پس نقابی دلفریب، پنهان است.

اما در پایان، همه آن پلیدی‌ها در آتشی که هیچ‌وقت دقیقاً منبع و دلیل آن روشن نمی‌شود، می‌سوزد و از بین می‌رود. گویا این آتش قرار است به صورت نمادی از تظہیر و پاکیزگی، همه آن زشتی‌ها را خاکستر و نابود کند. این نماد در اثر کارکرد بسیار مناسبی می‌یابد، همان‌قدر که اشاره به «فیلا ملا» و زشتی ظاهر او، به عنوان نمادی از مظلومیت و میل به انتقام کارکرد بسیار مناسب و به جایی یافته است.

من هم از شاعران دهه چهل هستم

مجموعه شعر

ساعر شفيعی

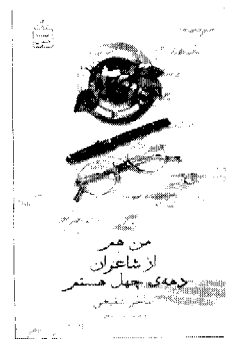
ناشر: آئينه جنوب

از این دفتر می‌خوانیم؛

دارم در را باز می‌کنم

اگر می‌ترسید از همین‌جا برگردید

این در کهنه



خرده‌های صدفی آوازی روی شن‌ها برق می‌زند / بادبان‌ها را افراشته‌ایم / مست بوی آب / گوش به زنگ آوایی افسونگر / فراتر از خروش موج‌ها اگر گوش بسیاری می‌شنوی آهنگ افراشتن بادبان نازکی را / چه می‌بینم؟ / روی این موج‌ها / آخرین ضجه‌های آخرین عاشق هنوز تاب می‌خورد / ناگهان دریا بوی تردید می‌گیرد / دلم از موج‌های وسوسه آشوب می‌شود / نزنید / بارو نزدیک / من برمی‌گردم.

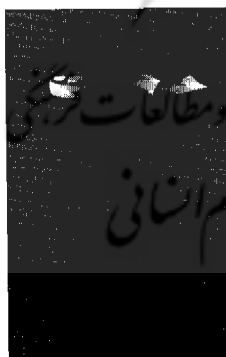
رأس ساعت گل

گزیده اشعار ابرج صفشکن

به انتخاب هلن اولیایی‌نیا

ناشر: مؤسسه انتشارات نگاه

در پیشگفتار دفتر، اولیایی‌نیا به رد پای شاملو در اشعار صفشکن اشاره می‌کند که در دهمین سال سرودن‌هایش هشتمین مجموعه خود را در راه دارد. او می‌نویسد که از اولین مجموعه شعر با صفشکن همراه بوده و شعر او را دنبال کرده



است و بر این نکته تأکید دارد که شاعر با هر مجموعه پختگی بیشتری به نمایش گذاشته و تنوع تصاویر و حال و هوای اشعار فراتر از ظاهر و سطح شعر بوده و حالتی نمادین در دگرگون کردن معادله‌های زبانی به خود گرفته است. از شکل سکوت بخوانیم: نردبان را کسی دوبار بالا نخواهد رفت! / روزنی / جلوه‌گاه برابرت را / یک در میان شمارش می‌کند / و هرآسی غافل / به قاعده راه می‌رسد، / شمع خاموش می‌شود / زنگ / بی‌رغبتی / شانه خالی می‌کند، / و درها و شانه‌ها / یکریز می‌خوانند: / باران / آی باران!

همین که کلیدی به دلش بنشیند / با قزقرزی سنگین بر پاشنه می‌چرخد و باز می‌شود / به کابوس‌های من / از در که وارد شدید / ناگهان پرت می‌شوید / در دهان گشوده هذیان / من که گوشم از تکرارهای او پر است / شما هم اگر پای حرفش بنشینید / جز کف از این همه تلاطم نصیب‌تان نمی‌شود / دهانی گشوده که رؤیاهای‌تان را می‌بلعد / و کابوسی جسناک بالا می‌آورد / اگر می‌ترسید از همین‌جا برگردید / دارم در را باز می‌کنم

حالا نام دیگری دارم

مجموعه شعر

ساعر شفيعی

ناشر: آئينه جنوب

کوجه‌های مرجانی دریا

همه نام ملاحانی را دارند

که زنگ آواز پریان

افسون‌شان کرد



بر بامداد که دریا عقب می‌نشیند